

عرفان‌های نوظهور و عنصر

خرافه‌گرایی

وجه مشترک عرفان‌های نوظهور در بی‌خدایی یا غیر متشخص دانستن خداست

سید حسین امامی / جام جم

اشاره

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر قاسم کاکایی متولد ۱۳۳۶ هـ. ش در شهر شیراز است. وی دارای مدرک دکترای فلسفه و حکمت از دانشگاه تربیت مدرس است که تحصیلات حوزوی را هم در حد اجتهاد اخذ کرده است. سوابق علمی، آموزشی و اجرایی زیاد این محقق و استاد دانشگاه نشان از همت، پشتکار و روحیه پژوهشگری ایشان دارد، حضور در کنفرانس‌های مهم بین‌المللی و داخلی، نگارش بیش از ۷۰ مقاله و ۱۰ کتاب و همچنین تسلط کامل به زبان انگلیسی از ایشان شخصیت ممتازی ساخته است. کتاب‌های «وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت» و «غیبات‌الدین منصور دشتکی؛ منازل‌السرائین و مقامات‌العارفین» ازجمله آثار کاکایی است که به ترتیب در سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۸ به عنوان کتاب برگزیده سال جمهوری اسلامی ایران انتخاب شدند. با این عرفان‌پژوه گفتگویی را درباره شاخسه‌های عرفان اسلامی و ویژگی‌های عرفان‌های نوظهور انجام دادیم که از نظر نات می‌گذرد.

با استفاده از آنها به دست می‌آوریم که نفس ما اغنا می‌شودو شاید کلمه خودسازی یا نفس‌پروری در اینجا مصداق داشته باشد که ما در این حالت، نفس را می‌سازیم، اما در عرفان اسلامی اتفاقا استناد بزرگی که با آنها شنیده شده یا برخوردی با آنها میسر شده فرمودند که در خیلی از زمان‌ها هست که انسان به دنبال عرفان می‌رود و نفس خود را قوی و نوانیست نفس خود را زیاد می‌کند، اما [متاسفانه ادر نهایت نفس خود را به عنوان خدا می‌گیرد و به جای خدا می‌نشاند. این عرفان و عرفان اسلامی نیست، بحث عرفان اسلامی، بحث عبودیت است که اوج عبودیت هم مساله عشق است، یعنی این که ما کار را به دست او بسپاریم و به قول حافظ «عشق دردانه است و من غواص و دریا می‌کده/ سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کم/ رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست/ می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست»، یعنی دل دادن به موجودی که می‌تواند متعلق عشق باشد، محور عرفان اسلامی است که ما را می‌کشاند و می‌خواهد، اما در عرفان‌های نوظهوری که می‌شناسیم و اکنون درباره آن بحث می‌کنیم، اصلا بحث عشق به این معنا مطرح نیست و صرفا یک نوع ارضای نفسانی خود ما در مقابل و مواجهه است که نفس ما می‌یابد و وجدی پیدا می‌کند و به لذت می‌رسد و به همین سان در خیلی از مسائلی که امروز تحت عنوان عرفان مطرح است، هدف این است که نفس دارای قدرتی شود تا بتواند کارهایی انجام دهد که در نزد اولیای عرفانی به عنوان کرامت نامیده و خوانده می‌شده است، کرامتی از انسان سر بزند و مثلا ذهن دیگری را بخواند یا از آینده خبر بدهد و مشکلی را در رابطه با مسائل زندگی حل و بیماری را علاج کند که باز هم هیچ کدام از اینها در عرفان اسلامی محور نیست، یعنی خیلی وقت‌ها گفته شده که این ربوبیت است، یعنی این کاری که ما انجام می‌دهیم ربوبیت است، مگر از آن جانب خداوند داشته باشیم، اگر بخواهیم این کار روایی را انجام دهیم، به عبودیت نیازسازگار است. ما باید همانی را بخواهیم که خداوند خواسته و اعمال ربوبیت در مسائل عرفانی نکنیم. به نظر من این تفاوت‌های اصلی است که عرفان اسلامی با عرفان نوظهور و بعضی از عرفان‌های شرقی دارد.

در ادیان الهی و غیرالهی قبل از اسلام چه نگاهی به عرفان داشتند، لطفاً معرفی اجمالی بر وضعیت عرفان قبل از اسلام هم داشته باشید که مسلمان برای ما و خوانندگان مفیداست؟

منه قائل به این تقسیم‌بندی تاریخی به شکلی که امروزه متداول است، نیستیم مگر برای عرفان‌های نظری، چون در عرفان عملی همیشه ارتباط انسان با خداوند مطرح بوده است. مثلاً در صدر اسلام اگر از اولیای خداوند، پیامبر(ص) واتمه اطهار(ع) بگذریم، امثال صائب(ص) پیامبر(ص) مانند سلمان، ابوذر و… را می‌بینیم که مسالته، مکاشفات و ارتباط‌های دینی و مسائل عرفانی امروز ما برای آنها هم وجود داشته است، از این رو بحث عرفان و معنویت اسلامی اینها تن به تاریخ نمی‌دهد، اما اگر عرفان نظری مطرح باشد همین تقسیم‌بندی که در

انگلیسی‌ها

انگلیسی‌ها



هم در همین سال‌هایی که می‌بینیم بحث عرفان‌های نوظهور مطرح است و گرایش به مکاتب عرفانی شرق مانند ذن، وادانتا، تصوف(که عرفان اسلامی است) بسیار زیاد مطرح می‌شود، البته در کشور ما ممکن است تحت‌تاثیر جریان‌های غرب و ترجمه‌هایی که صورت می‌گیرد و بعضی از مسائل فرهنگی ـ اجتماعی که جاری و ساری است، عکس‌العمل‌هایی نسبت به عرفان دینی وجود داشته باشد و این خود عامل و زمینه‌ای شود که مشتاقان به مسائل معنوی به عرفان‌های نوظهور رجوع کنند.

اگر مقایسه‌ای درخصوص گرایش غرب به عرفان شرقی و اسلامی و گرایش شرق به عرفان‌های غربی انجام دهیم، می‌بینیم که مثلا همان زمانی که در ایران گرایش به عرفان سرخوستی و عرفان «داون خوان» رایج می‌شود و محافلی در کل کشور مروج این نوع عرفان بودند، رواج داشت و کتاب‌هایشان هم پرفروش بود. در آمریکا منتهی مولانا طی چند سال جزو پرفروش‌ترین کتاب‌های سال بود.

می‌خواهم این را مطرح کنم که چنین هم نیست که در خود غرب گرایش به عرفان‌های نوظهور بر دیگر گرایش‌های عرفانی غالب باشد، حتی هنوز بحث عرفان‌های مسیحی در غرب داغ است و کسانی مانند هیوستون اسمیت و برنارد مک‌گین همت و عرفای مسیحی را معرفی کردند که اکنون

گرایش‌های زیادی به عرفایی مانند ترزا، یوحنا صلیبی، اکهارت، قدیس برنارد، بوناوتوره و خیلی از عرفای بزرگ مسیحی دیگر وجود دارد. به نظر من عرفان‌های نوظهور به شکل یک معضل و گرایش غالب در غرب وجود ندارد، اما در ایران به علت حساسیت‌های دینی که ما داریم و به دلیل برخی مسائل (که البته نام آن را دین‌گریزی نمی‌گذارم و آن را عدم شناخت دین آنچنان که حق شناخت آن است، می‌نامم) از یک سو و از سوی دیگر به خاطر معنویت‌ی که مردم به دنبالش هستند و بودند و بخصوص به برکت حضرت امام خمینی(ره)، جوان‌های ما به مسائل معنوی گرایش فوق‌العاده پیدا کردند، از این رو اگر عرفان اسلامی را آن چنان که مد نظر امام خمینی(ره) بود، تبلیغ کنیم، گرایش‌های نادرست از بین می‌رود.

البته این را هم انکار نمی‌کنم که فعالیت‌هایی تحت عنوان تصوف و گرایش‌های صوفیانه در کشور وجود دارد و بعضا اهداف خاصی را دنبال می‌کنند. اما اگر ما بخواهیم به عنوان مبارزه با تصوف، کل تاریخ هزار ساله معنوی ایران و اسلام را زیر سؤال ببریم و از مولانا تا عطار و نظامی و ابن عربی و همه بزرگانی را که در این حیطه می‌توانیم از آنها نام ببریم زیر سوال ببریم، چون نمی‌توانیم راه گرایش معنوی را سد کنیم، خود ما با این کار راه را برای این عرفان‌های دیگری برود. البته باید آموزش داده شود که علت گرایش‌ها به عرفان‌های نوظهور هم می‌تواند این مسائل باشد.

به نظر شما؟ منظر مردم‌شناسی چرا این گرایش‌های مختلف وجود دارد؟ منظورم این است که چرا شرقی‌ها به عرفان‌های غربی و غربی‌ها به عرفان‌های شرقی رجوع دارند؟ جدا از این که کدام عرفان هادرست و کدام نادرست است و چرا این گرایش وجود دارد؟

thought@jamejamonline.ir

بوزرد. شریعت اسلام تمام زندگی روزمره را با عرفان پیوند می‌زند.

طبق شریعت در خیابان هم که راه می‌رویم، در حال انجام کار عرفانی هستیم، چون همان طور که گفتیم عرفان اسلامی خامحور است. ما همیشه در حضور خدا و معشوق هستیم، عالم محضر خداوند است و در محضر او نباید گناه کرد. باید و نبایدها در خیابان، مسجد، دانشگاه، مدرسه و همه جا مطرح است، یعنی در واقع تمام لحظات زندگی ما با عرفان پیوند خورده است. اگر این نگرش آموزش داده شود که هدف از فقه رسیدن به عرفان اسلامی است نه این‌که احکام فقهی خود هدف باشد و موضوعیت خاص داشته باشد، به نظر من یک گام به جلو خواهد بود که به خرافه‌زدایی هم کمک می‌کند.

اعتقاد بنده این است که همه بحث ما در مسائل معنوی، عرفان‌های نوظهور نیست. اکنون به اسم مسائل و معنویت اسلامی، خرافه به مردم تحویل داده می‌شود و یک‌سری مسائل را مطرح می‌کنند و احادیثی که اصلا سند ندارد و حتی در هیچ کتابی وجود ندارد، به مردم القاء می‌کنند. اگر ما عرفان‌های نوظهور را به عنوان یک مشکل می‌بینیم، در طرف دیگر باید بحث‌های خرافی در دین را هم مساله مهمی بدانیم و خرافه‌زدایی کنیم.

جوان‌ها به دلیل فطرت پاکشان می‌فهمند و از مسائل خرافی سرخورده و زده می‌شوند. اگر خرافات را حل کنیم، مشکلات در سطح وسیع‌تر حل می‌شود. این همان کاری است که چهل، پنجاه سال قبل شهید مطهری شروع کرد و امروز بسیار لازم و ضروری و بلکه لازم و ضروری‌تر از قبل به نظر می‌رسد که این کار تلاوم پیدا کند، وقتی که دین از خرافات پیراسته شود راه برای گرایش عرفان اسلامی باز خواهد بود.

سرانجام این‌که ما باید میراث اسلامی خود را به جوان‌ها و مردم شناسانیم. حساسیت‌هایی که با عنوان برخورد با صوفیه یا تصوف وجود دارد، نباید از منطبق خارج شود به نحوی که این نسل تشنه از دستاورد بیش از هزار ساله عرفان اسلامی محروم گردد. مثلا درنامه‌هایی که بین شهید مطهری و برخی بزرگان رد و بدل شده، می‌بینیم که منتهی اصول اصول دین خوانده شده است. پیش‌شود آموحد. فطرت انسان همیشه جوینده امور نو و جدید است و نوظللی‌اش هم به این خاطر است که به حدی ارائه شده است. مرحوم شهید دستغیب نامه‌ای به استاد خویش مرحوم آیت‌الله سیدعلی قاضی نوشته بودند که اکنون که در شیراز هستم، احساس دلنگمی می‌کنم وانسم می‌شده است، آیت‌الله قاضی که مظهر عرفان شیعی است به ایشان پاسخ می‌دهد که: «ما هیچ‌گاه از منتهی می‌نیاز نخواهیم شد.»

مرحوم آیت‌الله نجابت می‌فرمودند: «هرچه برای سلوک در مسائل عرفانی لازم است در منتهی ـ که واقعا کتاب درسی در مسائل عرفانی است ـ موجوداست و بیان شده است.» بنده منتهی را برای نمونه بیان کردم. این نوع کتاب‌ها و آموزه‌هایی را که ما داریم و جنبه‌های علمی و عرفانی دارد، باید بتوانیم به جوان‌ها و مردم معرفی کنیم تا با این راهکار هم عرفان اسلامی را شناسند و هم این‌که خود به خود مضل عرفان‌های نوظهور حل شود.

برای تشخیص عرفان اصیل از نوظهور به گونه‌ای که بتوانیم آن را برای افراد ازاده و جوان‌هایان کنیم،مورد این اتهام قرار نگیریم که از خاستگاه تعصب صحبت می‌کنیم، چه بایدبکنیم؟

همان‌طور که شما بیان کردید باید طوری برخورد کنیم که بحث عکس‌العمل منفی در میان جوان‌ها به وجود نیاید. چون نظام ما یک نظام دینی است، خود به خود خطراتی را در این زمینه پیش‌رو دارد و آن این‌ که وقتی به عنوان دین از موضع نظام سخن می‌گوییم، باید یک جنبه را رعایت بکنیم؛ همان جنبه‌ای که حضرت امام خمینی(ره) هم بسیار روی این جنبه تأکید داشتند که «طوری سخن نگویند که عکس‌العملی بکنند که منتهیا مقابل جریان سیستم و نظام ماست و ندیندن آن همه مسائل فکری، روحی و معنوی در اسلام و این‌که صرفا مسلمان را کسی ببیند که همین مسائل ظاهر را رعایت می‌کند، خطر گرایش به این نوع عرفان‌ها را در پیش دارد. اگرچه این مورد اولین مرحله اسلام است، اما مراحل خیلی عمیق‌تر از اینها در روایات معتود است. مثلا خداوند در آیه ۱۴ سوره حجرات می‌فرماید: «عراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید، اسلام آوردید، ایمان هنوز در قلب شما داخل نشده است.» یعنی ایمان مساله‌ای است که با قلب سر و کار دارد و وقتی هم با قلب سر و کار دارد، با معرفت و عرفان خود به خود عجین است.

اگر ما صرفا پیامید و بحث ظاهر را مطرح کنیم، غیر از خطرات گوناگون از قبیل ریا، چاپلوسی، ظاهرگرایی و… اسلام خود به خود به عنوان یک دین خشک معرفی می‌شود و نسل جوان ما که قبلا عرض کردیم نمی‌تواند در مسائل فطری و خواش‌های روحی خود را در مسائل معنوی بی‌اعتنایی قرار دهد، ممکن است به دنبال جریان‌های دیگری برود. البته باید آموزش داده شود که یکی از تفاوت‌های عرفان اسلامی با سایر عرفان‌ها، بحث شریعت است. درست است که شریعت راه زندگی است و در زندگی روزمره بحث شریعت را داریم، اما باید به جوان‌های نوسختند که تقلید در اصول دین جایز نیست. اصول دین را که قبل از عرفان و همه مسائل عرفانی است، باید عین بسند و خریدیدر کنیم و به جوان‌ها ارائه‌دهیم. تاین مسائل زیربنایی حل نشود، هر نوع بحث دیگر راه به جایی نمی‌برد.

پشه‌ها آن پسر دیگرش را نگرزیده‌اند که در نتیجه‌اش او هم از اتاق بیرون بیاید و زنده بماند و مادر دیگری قاتل دخترش را خدا می‌داند نه زلزله. با این حال این پویای خردسال است که با حرف‌های امیدوارانه‌اش مادر عزادار را تحت تأثیر قرار می‌دهد نه بالعکس.

«زیر درختان زیتون» در نهایت، تجلی کامل عدالت خداوند است. حالا همه چیز را از نگاه یک عاشق دل‌شکسته می‌بینیم که نامش حسین است، شغلش بنایی و ساختمان‌سازی است. اما چون خانه نداشته، توسط خانه‌دارها محروم شده از زندگی با عشق. حالا روی دیگر سکه را می‌بینیم. این‌که شاید روایت حسین از زلزله چندان هم بیراه نباشد. این‌که چه بسا زلزله نتیجه ا دل او و ثمره تظلم‌خواهی او بوده که به موجبش همه بی‌خانه شده‌اند و با هم مساوی. تا دیگر خانه‌داری نباشد که به خانه‌دار فخر بفروشد و دیگر بی‌خانه‌ای نباشد که به جرم خانه‌نداری از زندگی عاشقانه محروم شود. گویی ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه در کار بوده‌اند تا این یار به آن یار برسد. تو گویی هیچ عدلی نیست که حکمی جز به وصال این دل بدهد. در این به ظاهر غم‌خانه‌ای که از زلزله پدید آمده همه چیز تلخی و درد و رنج و مصیبت نیست. فقر هست، مرگ هست، اما زندگی همچنان با شور هر چه تمام‌تر جریان دارد. چون علاوه بر اینها عشق نیز هست چون عدالت هست، و امید؛ و قلبی که دوست در آن خانه دارد.



و تنها عده قلیلی زنده و باقی مانده‌اند که ناچارند زیر چادر و با امکانات محدودی که گروه‌های امدادی برایشان فراهم کرده‌اند سر کنند. یکی می‌گوید کوکر کربلا شده، مادری بی‌توجه به مشیت الهی که‌لمد است از این‌که چرا شب زلزله

فقر، مرگ، عدالت

با نگاهی به سه‌گانه «خانه دوست …»، «زندگی و دیگر هیچ» و «زیر درختان زیتون»

زیبایی‌شناسانه‌است. اوامر زیبا را خوب می‌شناسد. او می‌داند که امید از اصلی‌ترین مظاهر زیبایی است و از همین روست آجر یا در قلهای صاف و مه‌رایب و ساده و مهربان؛ در ظاهر حیات دنیا یا در حقایق باطنی امور؟ کجا میبایست در جستجوی زیبایی که ثمره صفت زیبایی عدل الهی است باشیم؟ پاسخی که عباس کیارستمی در سه‌گانه ماندگار خود «خانه دوست کجاست…»، «زندگی و دیگر هیچ» و «زیر درختان زیتون» به این نکته خیلی مهمی هست که در این مقایسه باید به آن صادق (ع): «قلب المؤمن حرم الله.» دل مؤمن حرم خداست، خانه خداست و دوست اصلی هم که هم‌اوست.

به طور کلی تفاوت عباس کیارستمی، کارگردان خلاق و پرآوازه و جهان‌با خیل مقلدان نابلدش نه فقط در ابداعات هنرمندانه و عدم توقف در هیاهف‌ثاهای سبکی فیلمسازی بلکه بیشتر مربوط می‌شود به نگاه متفاوت و با مقوله‌هایی همچون فقر و غنا، زندگی و مرگ و بخصوص عشق که دست کم در سه‌گانه فوق‌الذکر، نگاهی بیوسته‌توأم

با امید است و امید هم بی‌اعتقاد به عدل امکان ظهور و بروز در اندیشه ندارد. در عبارت دیگر همه چیز برمی‌گردد به نگاه زیبایی‌شناسانه فیلساز که به معنای واقعی… نه فقط در لفظ – و گروهی باشد نتیجه ذهن خود اوست. پس باور به عدل و

آزاد جعفری / جام جم

خانه دوست کجاست؟ رهاه و امنیت و آرامش و امید مستضعفین؟ به عبارت دیگر در خاک و سنگ و آهن و آجر یا در قلهای صاف و ساده و مهربان؛ در ظاهر حیات دنیا یا در حقایق باطنی امور؟ کجا میبایست در جستجوی زیبایی که ثمره صفت زیبایی عدل الهی است باشیم؟ پاسخی که عباس کیارستمی در سه‌گانه ماندگار خود «خانه دوست کجاست…»، «زندگی و دیگر هیچ» و «زیر درختان زیتون» به این نکته خیلی مهمی هست که در این مقایسه باید به آن صادق (ع): «قلب المؤمن حرم الله.» دل مؤمن حرم خداست، خانه خداست و دوست اصلی هم که هم‌اوست.

^[1] به طور کلی تفاوت عباس کیارستمی، کارگردان خلاق

^[2] به طور کلی تفاوت عباس کیارستمی، کارگردان خلاق